

## بسمه تعالی

### بخش های جالب کتاب مسیح در شب قدر را بخوانید

بعضی کتاب‌ها خیلی زود بر سر زبان‌ها می‌افتد. کتاب‌هایی که بسیار خواندنی‌اند ولی شاید فرصت خواندن این کتاب‌ها را نداریم. امروز می‌توانید بخش‌هایی از یک کتاب خواندنی را در «بنیانا» بخوانید در طی سال‌های گذشته کتاب‌های مختلفی پیرامون خاطرات و برخوردهای مقام معظم رهبری در موقعیت‌های مختلف چه در دوران ریاست جمهوری و چه در دوران رهبری ایشان منتشر شده است که هرکدام به نوبه خود بسیار جذاب و دلنشین است؛ اما شاید هیچکس انتظار آن را نداشته باشد که رهبر کشور بزرگی همچون ایران با هزاران مشکل و دلمشغولی، حتی به اقلیت‌های مذهبی کشورش توجه کند. موضوعی که می‌توان آن را با خواندن کتاب «مسیح در شب قدر» به خوبی درک کرد.

مسیح در شب قدر، دومین کتاب از مجموعه کتاب‌های «خورشید در مهبط ملائکه الله» است که روایتی از حضور مقام معظم رهبری در منازل خانواده‌های شهدای مسیحی کشورمان است. دیدارهایی متفاوت که می‌تواند هر خواننده‌ای را به خود جذب کند.

روایت اتفاقات پیش آمده در این دیدارها در قالب داستانی و با استفاده از روای‌ای متفاوت برای هر داستان در کنار بهره‌گیری از عکس‌هایی جذاب و دیدنی برای هر بخش، توانسته اثری متفاوت را در حوزه خاطره‌نگاری روانه بازار نشر کند. علاوه بر این، گردآوردگان اثر در هر داستان نکاتی زیبا درباره شهید، خاطرات و نحوه شهادتش آورده‌اند که باعث می‌شود خوانندگان آن بیشتر با قهرمانان کشورشان آشنا شوند.



## کتاب مسیح در شب قدر

مسیح در شب قدر، در خود بیست و سه فصل را گنجانده است که با مقدمه‌ای نسبتاً طولانی ولی ابتکاری و نو همراه شده است و در آن به موضوعاتی همچون زندگی حضرت مسیح، ارتباط میان ادیان اسلام و مسیحیت و رابطه جمهوری اسلامی با مسیحیت و اقلیت‌های مذهبی پرداخته است.

قسمت پایانی کتاب، شامل ضمیمه‌ای کامل از نام و تصویر تمام شهدای ارمنی و آشوری کشورمان است و علاوه بر آن، پنج پیوست از بیانات و مکتوبات مقام معظم رهبری که در آن به موضوعاتی که با این کتاب ارتباط دارد و یا در دیدارهایشان، اشاره‌ای به آنها داشته‌اند، پرداخته است.

این اثر را موسسه فرهنگی ایمان جهادی یا همان انتشارات صها در ۴۹۶ صفحه و با دو قیمت ۱۸ هزار تومان (جلد نرم) و ۲۳ هزار تومان (جلد سخت) منتشر کرده است که البته دلیل قیمت بالای کتاب هم به خاطر چاپ تمام رنگی آن است. هر چند که این موضوع نتوانسته بر فروش این کتاب خواندنی و دلنشین اثرگذار باشد.



مردم ما باید آن روزهای پرمختی را که کشور اسلامی مورد تهاجم دشمنان قرار داشت و در بیرون و درون مرزها، در ایس‌ها و زیر نام‌های گوناگون، به ملت و کشور ما حفا و دشمنی و خیانت می‌شد، هرگز از یاد نبرد فداکاری شهیدان و گذشت خانواده‌ها و حضور رزمندگان ما بود که ابرهای تیره آن روزگار دشوار را از افق زندگی این ملت زدود و بنام خدای بزرگ و باری ولی‌الله الاعظم، روحانواده و با رهبری امام راجل بزرگوار، کشور را نجات داد. همیشه و در همه تجربه‌های دشوار ملی، همانگونه فداکاری‌ها است که سبب نجات کشور و ملت را بدین‌داز می‌سازند.

بدین جهت وظیفه قدرتی از این‌دازگران به ویژه شهیدان، فریضه‌ای عینی و تعیینی و همیشگی است. سلام خدا بر شهیدان، درود بر همه این‌دازگرا و خانواده‌های گرمی آنان و رحمت و برکات خدا بر امام راجل شهیدان و سلسله‌جیان شهادت در ایران اسلامی.

ایران اسلامی



مسیح در شب قدر

پرده اول: جمهوری اسلامی فرقی بین من و یک فرزند شهید مسلمان نگذاشته!

روایت حضور آیت‌الله خامنه‌ای در منزل شهید گالوست بابومیان در تاریخ ۶۸/۱۰/۷

شهید بمباران اهواز، تاریخ شهادت: ۱۷/۷/۵۹

گالوست بیش از سی سال بود که در بخش کامپیوتر شرکت نفت کار می‌کرد؛ در جریان انقلاب و اعتصاب، جلودار بود و حالا در این شرایط بحرانی کشور، تجربه‌اش برای اداره کشور و ادامه جریان نفت در لوله‌ها واجب بود. خودش هم پای رفتن نداشت، گرچه دلش حساسی تنگ شده بود. جنگ که شروع شد، بچه‌ها را فرستاد خانه برادرش در تهران و خودش ماند اهواز. دیشب که با آن‌ها تلفنی صحبت کرده بود، از همه بیشتر مادرش اصرار می‌کرد که برگردد. تهران.

—پسرم، گالوست جان! پس فردا عراقی‌ها اهواز را می‌گیرند، آن وقت معلوم نیست چه بلایی سرت بیاورند. این‌ها مثل مسلمانان ایران نیستند؛ امروز همسایه‌مان می‌گفت این‌ها همان‌هایی هستند که امام حسین را کشتند. تو که نظامی نیستی، بیا برگرد تهران.

مادر بود دیگر؛ گفت: «چشم، همین روزها می‌آیم.» راست هم می‌گفت؛ قرار بود آن روز اسناد مهمی را با قطار ببرد تهران. مادر را راحت راضی کرد، اما بعد از حرف زدن با بچه‌ها، باید دل خودش را راضی می‌کرد. واروژان ده ساله بود و تالین شش ساله و چقدر خوش زبان؛ تازه از تلویزیون فارسی یاد گرفته بود و با ارمنی قاطی می‌کرد؛ ساعت نه شب اخبار شانزدهم مهر پنجاه و نه، هفدهمین روز جنگ، از تلویزیون؛ وقتی آتش و دود بالای برج‌های پالایشگاه را دید، خشم و نگرانی بر دل‌تنگی‌اش غالب شد و عزمش را جزم کرد بر ماندن و کمک کردن به ادامه تولید نفت کشور.

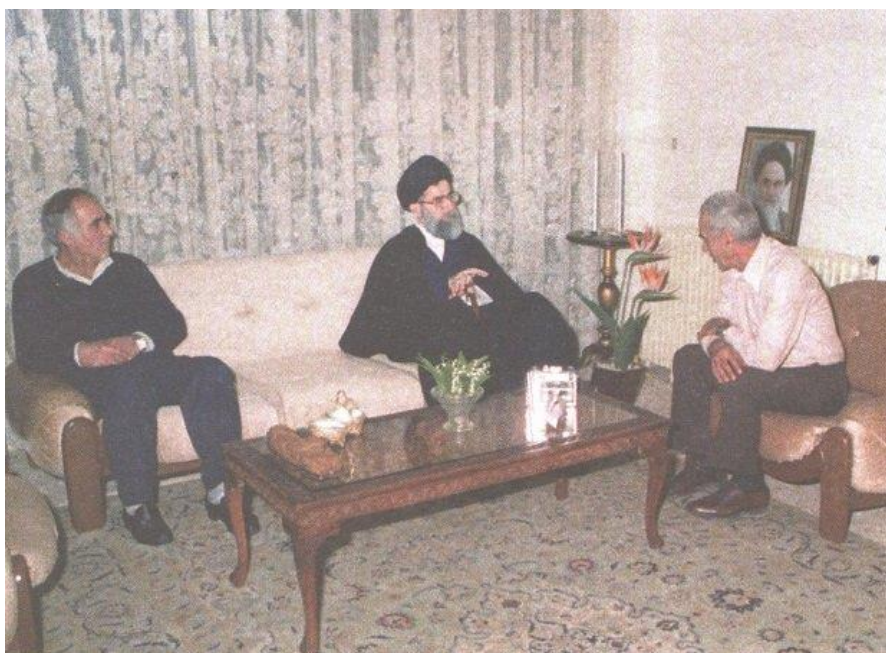
از شرکت مستقیم رفت سمت راه‌آهن اهواز. ایستگاه راه‌آهن شلوغ بود. هنوز به پای قطار نرسیده بود که صدای آژیر و بعد جنگنده عراقی فضا را پر کرد. گالوست خیره شده بود به آسمان. دید که چندین نقطه سیاه از هوایما جدا شدند و با سرعت به زمین سقوط کردند. گالوست توان حرکت نداشت، آخرین تصویر مقابل چشمش واروژان و تالین و همسرش هاسمیک بودند...

...هاسمیک بهت‌زده مانده بود و تا صبح اسم شوهرش را تکرار می‌کرد؛ گالوست، گالوست...

گالوست در زبان ارمنی به معنای «بشارت بازگشت» است؛ اما «بشارت بازگشت» بازنگشت.

صبح پنج‌شنبه خبر دادند امشب اگر خانه هستید، یکی از مسئولین کشور، چند دقیقه‌ای مهمانتان باشند. گفتم بفرمایید، خواهش می‌کنم. بعد هم به برادر گالوست و شوهر خواهرم خبر دادم که بیایند خانه‌ما. واروژان و تالین هیچ‌کدام از خبر مهمان خوشحال نشدند، چون ایام امتحاناتشان بود و حسابی درس داشتند. تالین دبیرستانی است و واروژان دانشجوی پزشکی. روزی که پزشکی قبول شد، تمام خستگی چند سال کار و زندگی بدون گالوست از تنم بیرون رفت. واروژان با سهمیه فرزندان شهدا قبول شد؛ اصرار هم دارد این را همه جا بگوید؛ با غرور می‌گوید پدرم شهید شده و جمهوری اسلامی فرقی بین من و یک فرزند شهید مسلمان نگذاشته! سه ساعتی از غروب گذشته که مهمانمان از راه می‌رسد. من و برادر گالوست و شوهرخواهرم، همین‌طور مبهوت مانده‌ایم و توان هیچ کاری را نداریم.

حاج آقا خامنه‌ای با ما سلام و احوال‌پرسی می‌کنند و همراه بقیه روی مبل می‌نشینند. ما هیچ‌کداممان توان صحبت کردن نداریم. ایشان بعد از سلام و احوال‌پرسی، خودشان صحبت را شروع می‌کنند: پدر شهید، این آقا هستند؟



مسیح در شب قدر

احتمالا چون اکثر شهدای ارمنی سربازان جوان هستند، آقا فکر کرده‌اند این عکس پدر شهید است. می‌گویم: این

- آقا خودش شهید شده .
- عجب! آقا شهید شدند؟ بله .
- شما همسرشان هستید؟ بله .

دارم از خجالت آب می شوم تا حالا با یک روحانی معمولی مسلمان هم صحبت نکرده‌ام؛ حالا بزرگترین مقام روحانی کشور مقابلم نشسته‌اند و با من حرف می‌زنند.

مکالمات رهبری با همسر و برادر شهید در فضایی گرم و صمیمی ادامه می‌یابد طوری که جمع از سادگی و بدون تکلف بودن ایشان به وجد آمده و کاملاً دلهره و خجالت را کنار می‌گذارند و با آقا هم‌کلام می‌شوند.

چند دقیقه‌ای در سکوت می‌گذرد. هیچ‌کدامان باورمان نمی‌شود که چند دقیقه پیش، رهبر کشور ایران، اینجا کنار ما نشسته بودند، چای می‌نوشیدند و صحبت می‌کردند!

پرده دوم: مسیح در شب قدر

روایت حضور آیت‌الله خامنه‌ای در منزل شهیدان هایقان و ادموند موسسیان و منزل شهید گاگیگ تومانیان در

تاریخ ۱۱/۱۰/۷۷

شهید هایقان موسسیان، شهید ترور در تهران، تاریخ شهادت: ۱۲/۶/۶۰

شهید ادموند موسسیان، شهید ترور در تهران، تاریخ شهادت: ۲۳/۳/۶۰

شهید گاگیگ تومانیان، محل شهادت مریوان، تاریخ شهادت: ۲۴/۵/۶۶

زمستان سردی است، برف و یخ خیابان‌ها را پوشانده؛ اما گرمای ماه رمضان به اوج رسیده‌است. شب‌های نوزدهم و بیست‌ویکم گذشته و امشب شب بیست‌وسوم است؛ شبی که احتمال قدر بودنش، از دوشب قبل هم بیشتر است. پس برای هر مسلمانی، امشب باید مهم‌ترین شب سال باشد. با ارزش‌ترین ماه سال، ماه رمضان و بالاترین شب ماه رمضان، شب قدر است. شبی که سرنوشت سال آینده تمام انسان‌ها در آن نوشته می‌شود. این شب‌ها رنگ و بوی عزا هم دارند. این پنجمین شب است که بر مصیبت حضرت علی(ع) اشک می‌ریزیم.

همیشه در شب‌های قدر به این فکر می‌کنم که دعاها و درخواست‌های حضرت آقا در این شب‌ها چیست؟ به امشب امید بسته‌ام و برنامه چیده‌ام و زمان‌بندی کرده‌ام؛ بسیار اعمال، آداب و خواسته دارم. باز هم با خود می‌اندیشم که من ناچیز، این همه حاجت دارم، رهبرمان با این همه دغدغه برای انقلاب و کشور و جهان اسلام، چه شرایطی در شب قدر دارند. چه برنامه‌ای ریخته‌اند؟ و کدام عمل را برای تقرب به خدا مناسب‌تر یافته‌اند؟ در همین فکرها هستم که صدای تلفن بلند می‌شود. از دفتر است، گفته می‌شود که امشب برنامه رفتن به منازل خانواده شهدا داریم.

عجب! امشب؟! با دلخوری و ناراحتی از این فرصت سوزی، خودم را به دفتر می‌رسانم. با دیدن فضای عزادار شهر و مردمی که به سمت مسجد حرکت می‌کنند، ناراحتی‌ام بیشتر شده؛ آقا را که می‌بینم و سلام می‌کنم همه این فکرها از ذهنم کنار می‌رود، فضای حضور ایشان دلم را پُر می‌کند ...

پشت سر آقا از پله‌های خانه بالا می‌رویم، متوجه می‌شویم این خانواده دو شهید دارد؛ هم پسر و هم پدر. پسری بیست ساله مقابل در ایستاده. بهت‌زده، جواب سلام آقا را می‌دهد! بانویی شصت و چند ساله چند بار پشت سر هم، دست‌پاچه به آقا می‌گوید: «خیلی خوش آمدید، خیلی خوش آمدید».

و این آغاز اولین دیدار آن شب است.

در خانه دوم دو خانم حدوداً شصت ساله و چهل ساله به استقبال آقا می‌آیند. آقا نمی‌نشیند تا ببیند مادر شهید کجا می‌نشیند.

از همه چیز صحبت می‌شود، این‌که شهید چند ساله بوده و چگونه به شهادت رسیده تا اوضاع و احوال کنونی این خانواده، از رسم و رسوم و آداب عبادت آرامنه و دیگر بحث‌ها در مورد زبان ارمنی

بحث به اینجا می‌رسد که آقای وارطانیان [نماینده آرامنه در مجلس شورای اسلامی] از وسعت اطلاعات آقا متعجب می‌شود؛ به قابی که به دیوار نصب شده اشاره می‌کند، تصویر یک کلیسای بزرگ است.

— دو نفر از حواریون به ایران آمدند که مزار یکی‌شان در این کلیسای تادئوس است.

— عجب! همین قره‌کلیسای معروف؟! !

وارطانیان با لبخندی حاکی از خوشحالی که آقا قره‌کلیسا را می‌شناسند، بلند می‌شود و قاب عکس را به آقا می‌دهد.

— این کلیسا، حکم واتیکان را برای آرامنه سراسر جهان دارد. در واقع واتیکان هم مزار یکی دیگر از حواریون است.

آقا نام آن حواری را که در قره‌کلیسا مدفون است را می‌پرسند.

— تادئوس. از یازده حواریون حضرت عیسی، دو نفرشان در ایران شهید شدند. در نقاشی معروف شام آخر

داوینچی هم تصویرش کشیده شده.

— از این دو حواری، آثاری هم در انجیل هست؟

— بله! بله! داریم.

— نام ارمنی این کلیسا چیست؟

— سن تادئوس.



(صحبت‌ها ادامه می‌یابد در حالی که میزبانان فارغ از آقا رو به مادر و خواهر شهید می‌نشینند و برایشان دعا می‌کنند).

— امیدواریم دل شما شاد باشد. این غم‌های بزرگ تأثیرش در شما، ایجاد نورانیت باشد. چون این غم‌ها و این فشارهای روحی، در انسان نورانیت ایجاد می‌کند و رحمت الهی را جلب می‌کند. خودمان را باید اهل قبول رحمت الهی بکنیم .

بعد این جملات، آقا، دو هدیه به مادر و خواهر شهید می‌دهند .

وقتی سوال شد که مادر شهید خدمت آقا چه عرضی دارند، مادر، شهید با ادب، اشک چشمش را پاک می‌کند .  
— ما هیچ چیز نمی‌خواهیم. اگر قرار است کمکی به ما بکنند، خواهش می‌کنم به شهدایی که بچه کوچک دارند، به آن‌ها کمک بکنند. من خیلی راضی می‌شوم به آن‌ها کمک بشود.

راستش در برابر این مادر شهید، احساس خضوعی تعریف ناپذیر پیدا کردم. مادران شهدا از ناشناس‌ترین نعمت‌های پوشیده خدا هستند!

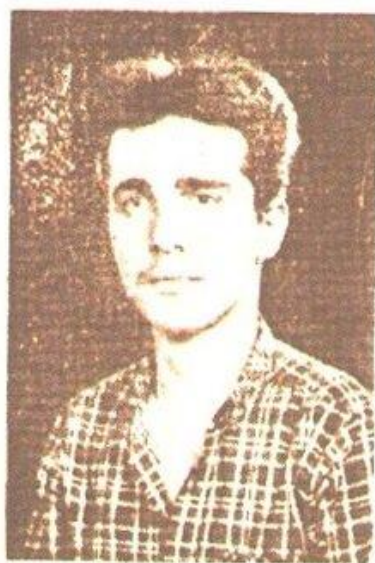
آقا با گفتن جمله «ان شاء الله موفق باشید» برمی‌خیزند و از خانواده شهید گاگیک تومانیان خداحافظی می‌کنند. همیشه در شب‌های قدر فکر می‌کردم که چه عمل و عبادتی، بیشترین اثر را در سرنوشت ملت و انقلاب ما، در سال آینده دارد؟ حالا فکر می‌کنم لبخند رضایت مادر شهید تومانیان و دعای او، یکی از مؤثرترین اعمال شب قدر باشد.

در این شرایط، رهبر حکیم ما، با الهامات الهی و استمداد از تعالیم علوی، با فراست دریافته‌اند که افضل اعمال شب قدر امسالشان، شاد کردن دل آن‌هایی است که رنج کشیدند و ملامت چشیدند، اما نشکستند.

پرده سوم: عیسی دم

روایت حضور آیت‌الله خامنه‌ای در منزل شهید وارطان آقاخانیان در تاریخ ۵/۱۰/۶۴

شهید وارطان آقاخانیان، محل شهادت: جزیره مجنون، عراق، تاریخ شهادت: ۱۸/۹/۶۴



سرباز وظیفه شهید ارمنی  
وارطان آقاخانیان

۱۳۶۴ - ۱۳۴۴



شب، شب عید است، شب میلاد حضرت مسیح. قرار است اولین جایی که به عنوان عید دیدنی می‌رویم، منزل عموگابریل باشد. به زبان ارمنی شعر می‌گوییم و به اشعار بزرگان شعر فارسی بسیار علاقه مندم. مقاله «حافظ و مسیح» ام را امروز در مجله پروین چاپ کرده‌اند.

خانه عموگابریل حساسی شلوغ است و اکثر فامیل جمع شده‌اند اینجا. همه هستند به جز پسرعموی جوانم، وارطان. سلطه غم و غصه، رنگ کریسمس را از خانه زدوده، عموگابریل و زن عمو در این پانزده روز، به اندازه پانزده سال پیر شده‌اند.

زنگ خانه به صدا درمی‌آید و لحظاتی بعد، پسرعمویم با دو جوان که ارمنی هم نیستند، یالله گویان وارد خانه می‌شوند. ظاهراً از قبل قرار بوده که گروهی امشب بیایند و مصاحبه‌ای تهیه کنند. نمی‌دانم عمو و زن عمو با این حال و روز، با چه دل و دماغی می‌خواهند حرف بزنند. هر چه باشد فقط دو هفته از شهادت وارطان گذشته است.

دو جوان عمو را به گوشه‌ای خلوت می‌کشاند و چیزهایی به او می‌گویند، رنگ چهره عمو از شنیدن حرف‌های جوان عوض می‌شود!

عمو بعد از شنیدن حرف‌های جوان، سریع به طرف جمع ما می‌آید و می‌گوید: مهمان مهمی الان به خانمان می‌آید. از تعجب چشمانم گرد می‌شود! کیست که به خاطرش عمو سرزنده شد؟

خدای من! باور کردنی نیست! این کسی که از در وارد شد و با تک تک ما سلام و احوال‌پرسی کرد، آقای خامنه‌ای است.



آقای خامنه‌ای خیره به قاب عکس وارطان شده‌اند و عمو و زن عمو و همه ما خیره به ایشان! از نزدیک، چهره‌شان، عجیب روشن و تماشایی است! از ایشان چند خاطره خیلی برجسته در ذهن دارم، همین چند ماه پیش که در نماز جمعه تهران، بمبی منفجر شد، به خودم بالیدم برای داشتن یک چنین رئیس جمهور شجاعی! اما وقتی این رفتار مهرمندانه آقای خامنه‌ای را کنار آن سخنرانی‌های قاطعشان قرار می‌دهم، می‌فهمم که سکه شجاعت و صلابت و اقتدار ایشان، روی دیگری هم دارد: محبت و مهربانی و لطافتی که بی حد و مرز می‌نماید. آقای خامنه‌ای با صحبت‌هایی شیرین و جذاب و دلنشین، درباره ارادت مسلمان‌ها به حضرت عیسی مسیح و شهدای مسیحی صدر مسیحیت، حرف‌هایشان را پی می‌گیرند. ایشان زمانی عزم رفتن می‌کنند که دیگر از فضای اندوه‌بار خانه، اثری نمانده‌است و غم و غصه از چهره‌ها رفته است.

از همان موقعی که حاج آقا خداحافظی کردند و رفتند، ناخودآگاه بیتی از جناب حافظ فکرم را مشغول کرده، یک صفحه سفید می‌آورم ...

تو آمدی و قصه احساس، سرگرفت  
ققنوس دل، در آتش عشق تو پر گرفت  
دیگر ز درد و داغ، شکایت نمی‌کنیم  
تو آمدی و این شب یلدا، سحر گرفت  
مادر اگرچه پای پسر پیر گشته‌است  
بغض شکسته، گرچه گلوی پدر گرفت  
لبخندهای گرم تو غم را زیاد برد  
خورشید روی خوب تو جای قمر گرفت  
«بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود  
عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت»  
برده چهارم: حقوق بشر واقعی



### شهید آقا جان اودیشو

شهید بیماران تهران

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۱۲/۲۱ - ۱۹۸۸/۳/۱۱



### شهیده ژرمن پورگورگیس

شهیده بیماران تهران

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۱۲/۲۱ - ۱۹۸۸/۳/۱۱



### شهیده رامینا اودیشو

شهیده بیماران تهران

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۱۲/۲۱ - ۱۹۸۸/۳/۱۱

روایت حضور آیت الله خامنه‌ای در منزل شهیده ژرمن پورگورگیس و همسرش شهید آقا جان اودیشو و دخترش

شهیده رامینا اودیشو، در تاریخ ۴/۱۰/۷۰

شهدای بیماران تهران، تاریخ شهادت: ۲۱/۱۲/۶۶

شب عید پاک بود و تو روزه بودی، یعنی همه روزه بودند. ژرمن و دخترش رامینا و دامادت از صبح آمدند کمکت. شب آن قدر خسته بودی که قبل از بقیه خوابت برد. دخترت و شوهر و بچه‌اش هم همان‌جا خوابیدند. اما کاش رفته بودند. ژرمن دختر اولت بود و تو جانت می‌رفت برای او. عاشق این زن و شوهر عاشق بودی. البته تا وقتی نوه‌ات رامینا به دنیا آمد و تمام دلت را گرفت .

گوشت آن وقت هم کمی سنگین بود، خوابت هم همین‌طور، وقتی بیدار شدی که دود و خاک انفجار راه نفست را گرفت. با سرفه از خواب پریدی، ژرمن را صدا زدی که بررسی چه شده؟ بیاید کمکت، اما جواب نداد. یک لحظه، فکری شوم و وحشتناک، همراه بوی دود و آتش، گلولیت را فشار داد. فریاد کشیدی: ژرمن... ژرمن... رامینا... رامینا! اما از داخل خانه هیچ صدایی نیامد. از بیرون اما صدای داد و فریاد بلند بود.

### حتما بخوانید «» معرفی کتاب مسیح در شب قدر

یا عیسی مسیح! موشک نصف خانه تو و همسایه‌ات را ویران کرده بود. دم در، چشمت افتاد به پسرت ابراهیم که سر تا پا خاکی بود. چقدر حضورش برایت لازم بود. تو را که دید، روی زانو افتاد و به زبان آشوری صدایت کرد: یمه! چند دقیقه در آغوش هم گریه کردید، بدون حرف. نمی‌دانستی باید آرامش کنی یا آرامت کند... الان که سه سال از آن روزها گذشته و جنگ هم تمام شده، هنوز دنیا همان دنیاست هنوز هیچ‌کس صدای تو و هزاران مادر مثل تو را در دنیا نمی‌شنود. زمانی که مردم شعار می‌دادند: «موشک جواب موشک» امام مدافع حقوق بشر بود به شرطی اجازه می‌داد که به مردم آسیبی نرسد. اما اکنون کافی است یک قاتل جنایت‌کار، در

گوشه‌ای از ایران، به سزای عملش برسد؛ چنان فریاد حقوق بشر می‌زند که گویا گروهی از پاک‌ترین و بی‌گناه‌ترین مردم، مظلومانه قتل عام شده‌اند.



بیماران منطقه وحیده، یکی از محلات مسیحی‌نشین تهران توسط رژیم بعثی عراق - اسفند ۱۳۶۶

اما ایران تو همان‌طور پشت حق و حقوق واقعی تمام انسان‌ها مانده. امام دو سال پیش از دنیا رفت، اما جانشین او هم از همان جنس است و از نسل همان بزرگ‌مرد تاریخ؛ امام علی و حالا شب کریسمس سال هفتاد، همین مرد، یعنی آقای خامنه‌ای می‌خواهد بیاید اینجا. خانه‌تو که مادر و مادرخانم و مادر بزرگ شهیدی. رهبر مقتدر انقلاب مظلوم‌مان، با لبخند و سلام وارد می‌شوند و اول سراغ تو را می‌گیرند. حاج آقا وقتی می‌فهمند که از آشوری‌های ارومیه هستی، چند سؤال از ارومیه و آشوری‌های آن و این‌که آیا

ترکی بلدی یا نه می‌پرسند؟

—ترکی بلدید و آشوری بلدید و فارسی؟

—بله .

عروست که ماشاءالله سرزبان‌دار است، می‌گوید: ارمنی هم بلدند .

صحبت از کلیسای آشوری‌ها و ارمنی‌ها می‌شود و عروست می‌گوید که کلیسای آشوری‌ها در خیابان قوام‌السلطنه است. حاج آقا از اسم خیابان تعجب می‌کنند. می‌پرسند که اسم جدید خیابان چیست؟ «قوام‌السلطنه

که مرد و رفت!»

و همه می‌خندیم. می‌گوید: «سی تیر» است و این باعث می‌شود آقای خامنه‌ای تاریخ مختصری از قوام و سی تیر بگویند .

—چون سی تیر را قوام‌السلطنه به وجود آورد و این‌ها لج کردند با قوام‌السلطنه. روز سی تیر، روزی بود که دکتر مصدق در سال ۱۳۳۱ استعفا کرد، مردم آمدند به خیابان‌ها، برای این‌که مصدق بیاید سرکار. شاه هم قوام‌السلطنه را کرد نخست وزیر. قوام‌السلطنه گفت که سیاست را کشتی‌بان دیگر آمد؛ من ال می‌کنم، من بل می‌کنم، می‌کشم، می‌بندم، جمع نشوید در خیابان‌ها. مردم هم اعتنا نکردند، جمع شدند. مرحوم آیت‌الله کاشانی پیغام داد که جمع بشوید، آمدند. قوام‌السلطنه بیست و چهار ساعت نکشید که استعفا کرد، مجدد هم مصدق آمد سرکار. این هست که قوام‌السلطنه سابق را گذاشتند سی تیر. خوش ذوقی به خرج دادند .

فکر می‌کنید ما که این همه سال است نزدیک خیابان سی تیر زندگی می‌کنیم، اصلاً این چیزها را می‌دانستیم؟! چه قصه‌ای دارد این خیابان!

حالا با این صحبت‌ها فضای این مهمانی صمیمی شده. حتی دوست داری برایشان درد و دل کنی، از آن شب سیاه و دردناک. خودشان به تو این فرصت را می‌دهند .

—در نظام اسلامی، جمهوری اسلامی همین است؛ یعنی شهروندان، آن کسانی که در زیر پرچم جمهوری اسلامی هستند، اینها با هم فرقی نمی‌کنند. ما موظفیم به عنوان کسانی که مسئولیت کشور را دارند، از آحاد مردم دفاع کنیم و حراست کنیم. ما وقتی بخواهیم از حقوق کسی دفاع کنیم، نمی‌پرسیم شما دینت چیست، نه؛ شهروند ماست، متعلق به این کشور است و فرزند این خانواده است؛ ما باید از او دفاع کنیم و دفاع هم می‌کنیم.